

طرح امور موضوعی و آثار آن در دعوای مدنی

عبدالله شمس *

ابراهیم تقی‌زاده **

کامران میرحاجی ***

چکیده

امور موضوعی، مجموعه وقایع مادی و حقوقی است که هر یک از اصحاب دعوا برای توجیه و تقویت خواسته و ادعای خود، ارائه و برای اثبات آن تلاش می‌نمایند. معلوم نبودن وظایف و اختیارات هر یک از اصحاب دعوا و دادرس در طرح امور موضوعی، امکان یا عدم امکان طرح امور موضوعی در تمامی مراحل دادرسی و چگونگی تأثیر امور موضوعی در نتیجه دادرسی، جملگی از مسائل مهم دادرسی است که به لحاظ سکوت قانون آیین دادرسی مدنی، ابهاماتی را برای دادرسی صحیح مدنی ایجاد نموده‌اند. ارائه امور موضوعی و بیان موضوعات عمدتاً به عهده اصحاب دعواست؛ اما به تدریج با اصلاح قوانین نقش انفعالی دادگاه‌ها تعدیل شد و اهمیت نقش دادرس در کنار اصحاب دعوا، در تحقق عدالت پررنگ‌تر گردید. ارائه و اثبات امور موضوعی در هر مرحله از رسیدگی دادگاه نخستین و تجدیدنظر ممکن است و با طرح ادعای جدید متفاوت است. دادگاه نمی‌تواند بدون آنکه امور موضوعی به اندازه و به کیفیتی ارائه شده باشد که اعمال قاعده حقوقی مورد نظر را توجیه نماید، مبادرت به صدور رأی ماهیتی به نفع خواهان نماید و دادگاه تجدیدنظر نیز چنانچه امور موضوعی را به گونه‌ای دیگر تشخیص دهد، حکم تجدیدنظر خواسته را فسخ و رأی جدید صادر خواهد کرد. پس از قطعیت حکم نیز دیوان عالی کشور در رسیدگی فرجامی، چنانچه کشف کند که امور

* عضو هیأت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

Shams@derakpub.com

Taghizaadeh@gmail.com

Mirhajikamran@gmail.com

** عضو هیأت علمی گروه حقوق دانشگاه پیام نور تهران

*** دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور تهران

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۷/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۷

موضوعی ارائه شده کافی برای توجیه اعمال قاعده حقوقی مورد استناد نیست؛ رأی فرجام خواسته را به علت فقدان اساس قانونی نقض خواهد کرد. در رفع ابهام و اجمال از حکم و تشخیص اعتبار امر قضاوت شده نیز امور موضوعی تأثیر مستقیم دارد.

کلیدواژه‌ها: امور موضوعی، موضوع دعوا، جهات موضوعی، دلیل و امور حکمی.

یکی از مباحث مهم آیین دادرسی مدنی که در عمل آثار قابل توجهی دارد، لکن با توجه به نحوه نگارش مواد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، کمتر مورد توجه قرار گرفته، امور موضوعی و مسائل مربوط به آن است. علاوه بر نقص قانون‌گذاری، علی‌رغم تأثیر به‌سزای آن در تمامی مراحل دادرسی از زمان پذیرش دادخواست تا مراحل مربوط به شکایت از آراء، در آموزه‌های حقوقی نیز تاکنون به جز چند مقاله که بیشتر مباحث تئوری مربوط به امور موضوعی در آنها مطرح شده به این بحث توجهی نشده است. از این‌رو در این مقاله، طرح امور موضوعی و آثار آن در دعوای مدنی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ به نحوی که سؤال اصلی مقاله در خصوص «چگونگی ارائه امور موضوعی از ناحیه اصحاب پرونده و تأثیر آن بر تصمیمات دادرسی و روند رسیدگی در مراحل مختلف» است و فرضیه مربوطه نیز بر این اساس است که طرح و اثبات امور موضوعی بر اساس اصل تسلیط، تکلیف اصحاب دعواست؛ دادرسی نیز از دخالت در طرح امور موضوعی به جز مواد استثنایی (امور غیرترافعی) ممنوع است. این امر از ناحیه دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور نیز مورد نظارت است.

در این راستا ابتدا می‌بایست امور موضوعی را شناخت و سپس آن را از اصطلاحات مشابه تفکیک نمود و بعد نقش دادرسی و اصحاب دعوا را در ارائه و اثبات امور موضوعی تحلیل نمود و همین‌طور تأثیر امور موضوعی در دعوای مدنی تا صدور حکم قطعی در دادگاه‌های نخستین و تجدیدنظر و پس از آن در دیوان عالی کشور را مشخص تا زمینه لازم جهت نتیجه‌گیری فراهم گردد. لذا در این مقاله به موارد مذکور پرداخته می‌شود.

۱. شناسایی امور موضوعی

در این قسمت به لحاظ نبود تعریف قانونی، ابتدا مفهوم امور موضوعی از دیدگاه حقوق‌دانان بررسی و سپس با مفاهیم مشابه شامل «امور حکمی»، «دلیل» و «موضوع دعوا» مقایسه خواهد شد.

۱-۱. مفهوم امور موضوعی

در قوانین ایران تعریفی از «امور موضوعی» دیده نمی‌شود. با این حال در نوشته‌های حقوق‌دانان تعاریف متعددی ارائه شده است. برخی معتقدند «جنبه موضوعی دعوا شامل اعمال حقوقی یا وقایعی است که سبب اولیه طرح دعوا شده و مبنای آن را

تشکیل می‌دهند.^۱ این تعریف از این جهت دارای اشکال است که با تعریف برخی حقوق‌دانان از «سبب دعوا» منطبق است، به نحوی که برخی سبب دعوا را امور موضوعی می‌دانند که از نظر حقوقی توصیف شده باشند.^۲

برخی دیگر گفته‌اند که «امر موضوعی» که بدان «موضوع»^۳ یا «واقعه»^۴ نیز می‌گویند به طور کلی و عام به معنای هر رویدادی است که اثری به همراه دارد. این رویداد می‌تواند جسمی، مکانیکی و یا گروهی یا فردی باشد. یعنی هر گونه رویداد صرف‌نظر از حکم اثر ناشی از آن در قوانین و مقررات یا اصول حقوقی، در این معنا «امر موضوعی یا ماهوی» را مفهومی در مقابل «امر حکمی یا قانونی» دانسته‌اند.^۵

برخی نیز عنوان داشته‌اند که هر مسأله‌ای که محتوای آن بتواند در مورد وجود یک واقعه‌ای اطلاع بدهد، مسأله‌ای موضوعی است، خواه طرفین دعوا آن را انجام داده باشند یا شرایط محیطی و اوضاع و احوال آن را به وجود آورده باشد؛ به شرط آنکه بررسی محتوای آن مسأله مستلزم ملاحظه متن قانونی نباشد.^۶

آنچه از این تعاریف و تعاریف دیگر حقوق‌دانان بر می‌آید و در تمامی آنها مشترک است، این است که «امر موضوعی» در برابر «امر حکمی» قرار می‌گیرد و امور موضوعی توسط قانون ایجاد نمی‌شوند بلکه در جهان خارج و فراتر از قانون وجود دارند و قانون تنها مشخص می‌کند که چه وقایعی و کدام نوع از آنها موجب حق و تکلیف است. به عبارت دیگر، قانون به آنها اثر حقوقی می‌بخشد، اثری که فاعل آنها لزوماً در نظر نداشته است.^۷ از طرفی لازم نیست از ابتدا واجد آثار معین باشند؛ بلکه واقعه یا رویداد ممکن است آثار نامشخصی داشته باشد؛ به عبارت دیگر داده‌های خاصی است که اصحاب دعوا آنها را ارائه می‌کنند و سهمی در اثبات آن دارند تا بتوانند خواسته خود را اثبات نماید؛ این امور موضوعی هنگامی که توسط طرفین دعوا در دادگاه مطرح می‌شوند اصطلاحاً «عنصر موضوعی یا ماهوی» خوانده می‌شوند که «منبع حکم» به شمار می‌آیند.^۸

بنابراین در کامل‌ترین تعریف، امور موضوعی را می‌توان «مجموعه عناصر موضوعی - در برابر حکمی یا قانونی - از هر گونه که باشد» قلمداد کرد. یعنی امور

۱. دیانی، عبدالرسول، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، چاپ اول، انتشارات تدریس، ۱۳۸۵، ص. ۳۰.

۲. مارتین، ریموند، اصول راهبردی دادرسی مدنی، چاپ اول، ترجمه اسماعیل شایگان، نشر میزان، ۱۳۹۵، ص. ۷۴.

3. Issue

4. Fact

۵. محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۴.

۶. غمامی، مجید؛ اشراق آرائی، مجتبی، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی، تبیین نظریه عمومی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲، ۱۳۸۹، ص. ۲۸۰.

۷. شمس شمس، عبدالله، «سبب، امور موضوعی و توصیف آنها در دعوی مدنی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۶۵، ۱۳۹۳، ص. ۳.

۸. محسنی، حسن، منبع پیشین، ص. ۱۵۴.

موضوعی داده‌های خامی هستند که اصحاب دعوا مطرح می‌نمایند، چه شخصی باشند (فعل، ترک فعل، گفتار، نوشتار، رفتار؛ ارادی یا غیر ارادی)، چه اجتماعی باشند (تعطیلی، اعتصاب، جنگ) و چه طبیعی (خشکسالی، سیل، روییدن گیاه، ریزش تگرگ). لذا امور موضوعی را اصحاب دعوا، هر یک به نوبه خود، پیش می‌کشند و کوشش در اثبات آنها می‌نمایند تا اجرای قاعده‌ای حقوقی را بر این امور به سود خود و در جهت خواسته خود درخواست و توجیه نمایند.^۱

«وقتی دادگاه برای استدلال خود در رأی، به عمل یا واقعه‌ای که همان «امور موضوعی» است، استناد کند، «جهت یا جهات موضوعی» نامیده می‌شود.»^۲

۲-۱. امور موضوعی و اصطلاحات مشابه

در کنار امور موضوعی، اصطلاحات دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند در عمل موجب اشتباه در مفهوم امور موضوعی و این اصطلاحات شوند که از جمله آنها «موضوع دعوا»، «دلیل» و «امور حکمی» هستند که به ترتیب به آنها پرداخته می‌شود.

۱-۲-۱. امور موضوعی و موضوع دعوا

موضوع دعوا یکی از ارکان اصلی دعواست. در تعریف موضوع دعوا، نظرات مختلفی ارائه و ابراز شده است. برخی آن را با خواسته اصلی یکی می‌دانند و معتقدند اصلی‌ترین و مهم‌ترین موضوعی که توسط خواهان به عنوان خواسته و احقاق حقوق قانونی وی از دادگاه مطالبه و درخواست می‌شود، همان اصل خواسته و در واقع موضوع دعوای اصلی است (ماده ۲ و بند ۳ ماده ۵۱ ق.آ.د.م.)^۳ خواسته و موضوع دعوای اصلی به مفهوم اخص، حقی است که خواهان به خاطر وصول به آن ناگزیر از تظلم و دادخواهی می‌شود و اگر این حق و خواسته به دست خواهان برسد و یا خوانده از تسلیم و ایفا یا شناسایی آن خودداری ننماید، بی‌تردید خواهان به مراجع قضایی و قانونی جهت وصول آن توسل نخواهد جست.^۴

برخی دیگر موضوع دعوا را حقی می‌دانند که مورد مطالبه قرار می‌گیرد.^۵ عده‌ای خواسته خواهان، با لحاظ پاسخ خوانده را تشکیل‌دهنده «موضوع دعوا» می‌دانند.^۶ در

۱. شمس، عبدالله، منبع پیشین، ص. ۳.

۲. محسنی، حسن، منبع پیشین، ص. ۱۵۵.

۳. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹.

۴. نهرینی، فریدون، متفرعات دعوا و ویژگی‌های آن، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱، ص. ۵۶۷.

۵. کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوای مدنی، چاپ نهم، نشر میزان، ۱۳۹۲، ص. ۲۸۲.

۶. شمس، عبدالله، منبع پیشین، ص. ۲.

همین راستا نویسندگان دیگر هم با تأیید این نظر اظهار عقیده نموده‌اند. به نحوی که برخی گفته‌اند که موضوع دعوا همان حق مورد نزاع بوده و در دادرسی مدنی منظور از موضوع دعوا، مجموع ادعاهای خواهان و خوانده است. به طور مثال اگر خواسته خواهان اثبات وجود حق ارتفاق در ملک متعلق به غیر باشد، موضوع دعوا جمع ادعای خواهان و خوانده در مورد وجود حق ارتفاق می‌باشد.^۱ همین‌طور گفته شده است: «دعوا در امور مدنی اختلافی است که از تحقق یا اجرای حقوق خصوصی ایجاد می‌شود و باید با اعمال مقررات همین حقوق حل و فصل گردد. موضوع دعوا، در این معنا، با ادعاها و دفاعیات متقابل خواهان و خوانده تعیین می‌شود؛ یعنی چیزی که «خواسته و ادعا شده» در برابر چیزی که «ایراد و اعتراض شده» باشد.^۲

بنابراین همان‌طور که از تعاریف «امور موضوعی» و «موضوع دعوا» مشخص است، «امور موضوعی» رویدادها و وقایعی است که اصحاب دعوا پیش کشیده و سعی در اثبات آن می‌نمایند تا اجرای قاعده‌ای حقوقی را بر این امور به سود خود در جهت «موضوع دعوا» درخواست و توجیه نمایند. به عبارت دیگر اثبات امور موضوعی از سوی اصحاب دعوا نهایتاً منتهی به اثبات حقانیت هر یک از طرفین در موضوع دعوا خواهد بود.

۱-۲-۲. امور موضوعی و دلیل

دلیل در قانون عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌کنند.^۳ در اصطلاح حقوقی دو مفهوم برای دلیل به کار برده‌اند. در مفهوم اخص «دلیل» به هر وسیله‌ای گفته می‌شود که در قانون پیش‌بینی شده و در مرجع قضوتی با نمایاندن امری، سبب اقناع وجدان (ایجاد باور درونی) دادرس به واقعیت ادعا می‌شود و در مفهوم اعم فراهم آوردن وسایلی است که وجدان دادرس را اقناع می‌کند.^۴ همان‌طور که در تعریف اصطلاحی دلیل آورده شد، دلیل برای آنکه بتواند اقناع وجدانی برای دادرس ایجاد کند باید از ادله‌ای باشد که در قانون با توان اثباتی مشخص پیش‌بینی شده است؛ بنابراین از یک سو، هرگاه وسیله‌ای به عنوان دلیل ارائه می‌شود باید تعریف یکی از ادله مصادیق هشت‌گانه اثبات دعوا که در قانون شمارش شده‌اند بر آن صادق باشد؛ از سوی دیگر هرگاه امر ادعایی از اموری باشد که به موجب قانون،

۱. هرمزی، خیراله، «تغییر عناصر دعوا: شرحی بر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی»، مجله پژوهش‌های حقوق خصوصی، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۹۲، ص. ۱۴.

۲. محسنی، حسن، منبع پیشین، ص. ۵۱.

۳. ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

۴. شمس، عبدالله، ادله اثبات دعوا، چاپ دوازدهم، انتشارات دراک، ۱۳۹۰، ص. ۲۸.

اثبات آن مستلزم دلیل ویژه‌ای باشد تنها در صورت ارائه آن دلیل است که وجدان دادرس قانوناً می‌تواند و باید اقناع شود.^۱ در تعریف دیگری از دلیل، «هر شیوه‌ای که اثبات وجود یا عدم یک فعل ارتكابی یا درستی یا نادرستی یک قضیه را اجازه دهد» دلیل نامیده شده است.^۲

با این تعاریف، می‌توان گفت که دلیل برای اثبات امور موضوعی به کار می‌رود. بنابراین اصحاب دعوا با ارائه دلیل، امور موضوعی مورد ادعای خود را ثابت نموده و نهایتاً دادرس را برای صدور حکم به نفع خود، قانع می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که باید بین موضوع دلیل، ارائه دلیل، دلالت دلیل و موارد دیگر قائل به تفکیک شد. به نحوی که موضوع دلیل، علی‌القاعده امور موضوعی است، زیرا فرض بر این است که دادرس امور حکمی را می‌داند البته در استثنائاتی مدعی مکلف به اثبات امور حکمی نیز می‌باشد که از جمله می‌توان به «قاعده عرفی»، «قانون خارجی» و «مقررات مربوط به احوال شخصیه سایر مذاهب» اشاره نمود.^۳

بنابراین ادله اثبات دعوا دست کم به جهت موضوع آنها که از امور ماهوی تشکیل می‌شوند و از آنجا که ابراز آنها با طرفین دعوا می‌باشد، به عنوان امور موضوعی شهرت یافته‌اند و به همین دلیل است که دیوان عالی کشور علی‌الاصول نمی‌تواند اقدام به تحقیق محلی یا ارجاع امر به کارشناسی یا مطالبه دلیل جدید از طرفین نماید، چون این امور در زمره امور موضوعی بوده که از صلاحیت دیوان خارج است.^۴

بی‌گمان ارائه دلیل که در راستای اثبات امور موضوعی صورت می‌گیرد نیز، امری موضوعی است؛ چرا که صرفاً از سوی اصحاب دعوا صورت می‌پذیرد. ارزیابی دلیل نیز که طی آن دادرس اعلام می‌کند آنچه مدعی ارائه کرده است او را نسبت به رویداد مورد استناد قانع ساخته است یا خیر، در تمام نظام‌های حقوقی دنیا امری موضوعی تلقی می‌شود.^۵

لکن «پذیرش دلیل» یک مفهوم نوعی بوده و منظور از آن بررسی تأثیر دلیل در دعوا است.^۶ دلیل برای اینکه قابل پذیرش تلقی شود باید در موعد مقرر قانونی مطرح شده و قانوناً قابل پذیرش بوده و قوه اثبات موضوع را داشته باشد.^۷ لذا پذیرش دلیل از این جهت که بررسی شرایط قانونی دلیل است امری حکمی تلقی می‌شود.

۱. همان، ص. ۲۹.

2. Laure Rassat, Michele, Procedure Penale, 15eme edition, Paris, PUF, 2007, p. 293.

۳. شمس، عبدالله، منبع پیشین، صص. ۳۳-۳۵.

۴. غمامی مجید؛ اشراق آرائی، مجتبی، «فواید عملی و نظری تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی»، مجله مطالعات حقوق خصوصی، سال چهارم، شماره ۴، ۱۳۸۹، ص. ۲۷۱.

۵. همان، ص. ۲۷۲.

۶. همان.

۷. همان.

در هر حال دلیل نه تنها برای اثبات امور موضوعی ارائه می‌شود و از این حیث با امور موضوعی متفاوت است، بلکه همان‌طور که اشاره شد دلیل، محدود به مواردی است که در قانون با توان اثباتی مشخص پیش‌بینی شده است و هرگاه امری به عنوان دلیل ارائه می‌شود باید با تعریف یکی از ادله هشت‌گانه اثبات دعوا که در قانون شمارش شده‌اند منطبق باشد. در حالی که امور موضوعی چنین محدودیتی ندارد.

۱-۲-۳. امور موضوعی و امور حکمی

امور حکمی معمولاً در برابر امور موضوعی قرار دارند. امور حکمی را می‌توان قواعد و مقررات حاکم بر امور موضوعی دانست که توسط قاضی بر امور موضوعی اعمال می‌شود. به عبارت بهتر دادرسی در دادرسی ابتدا امور موضوعی را احراز کرده و سپس حکم قانونی را بر آن منطبق می‌نماید تا نتیجه مطلوب را استخراج نماید. بنابراین امور حکمی مسائلی هستند که در مقام قضا از اراده و تصمیم قاضی برای اجرا یا تفسیر قانون ناشی می‌شوند. در تعریف امور حکمی گفته شده است که «امور حکمی، اموری هستند که قانون در مقام بیان، به آنها پاسخ داده و دادگاه نمی‌تواند به تشخیص خود در مورد آن تصمیم بگیرد.» البته باید یادآور شد که اصحاب دعوا از بیان قواعد حقوقی حاکم بر موضوع، ممنوع نمی‌باشند. به عبارت دیگر اختیار طرح امور حکمی را دارند، اما قاضی تکلیف به پذیرش نظر آنان ندارد؛ زیرا این قاضی است که بر امور حکمی سلطه کامل دارد.^۱

برخلاف امور موضوعی که حادثه و وضعیت واقع شده در عالم خارج است که فرد به استناد آن طرح دعوا می‌کند، صرف نظر از آنکه نظم حقوقی نسبت به آن واقعیت خارجی چه رویکردی دارد، امور حکمی واکنش نظام حقوقی به وقایع و پدیده‌های اجتماعی است که به خودی خود استقلال و هویتی ندارد و اثر آن در عالم خارج منوط به وقوع و وجود وقایع و پدیده‌هاست.^۲ علاوه بر این لازم به توضیح است که «جنبه حکمی» یعنی تشخیص قانون مناسب به مفهوم اعم و انطباق و اعمال آن بر موضوع دعوا^۳ که به نظر می‌رسد مراد نویسنده از موضوع دعوا در اینجا همان امور موضوعی است.

۱. الحامی، الیاس ابو عبید، اصول المحاکمات المدنیة، بین النص والاجتهاد والفقہ: دراسة المقارنة اثر، منشورات زین الحقوقیه، ۲۰۰۸ م، ص. ۴۱.

۲. موسوی، سید امیر حسام، «ورود دیوان عالی کشور به امور ماهوی»، مجله حقوق خصوصی، دوره ۱۳، شماره ۲، ۱۳۹۵، ص. ۱۸۶.

۳. کاشانی، جواد؛ جعفری، زهرا، بررسی اثر انتقالی تجدیدنظرخواهی در دعاوی مدنی (در حقوق ایران و فرانسه)، فصلنامه پژوهش حقوق، سال سیزدهم، شماره ۳۳، ۱۳۹۰، ص. ۲۳۹.

۲. نقش اصحاب دعوا و دادرس در طرح امور موضوعی

هر چند بر اساس اندیشه مکتب اصالت فرد در دادرسی مدنی اصحاب دعوا محور بودند و همه امور دادرسی با خواست و اراده آنها صورت می‌گرفت و دادگاه نقش منفعلانه داشت و جز رسیدگی به دلایل ابرازی از ناحیه اصحاب دعوا نقش دیگری نداشت،^۱ اما به تدریج با گذشت زمان و تحولات اجتماعی، قوانین تکمیلی و اصلاحی متعددی تصویب شدند که نقش انفعالی دادگاه‌ها را تعدیل نمودند. به نحوی که امروزه دادرسی مدنی به عنوان یکی از ابزارهای تحقق مشارکت مردم بر چگونگی صدور آرای تأثیرگذار بر آنها شناخته می‌شود. مشارکت یکی از معیارهای نیل به عدالت آیینی است که تنها در صورت رعایت اصول مرتبط با نقش متقابل طرفین و قاضی، قابل تحقق واقعی است. از این رو لازم است به نقش هر دو طرف (اصحاب دعوا و دادرس) در تحقق عدالت توجه شود.^۲ در حقیقت، امروزه دعوا و داوری «شیء متعلق به طرفین دعوا» نیست. آیین دادرسی مدنی از این پس «شیء متعلق به طرفین و دادرس به شمار می‌آید.»^۳ در همین راستا، در این مبحث به نقش طرفین و دادرس در مطرح شدن موضوعات (امور موضوعی) می‌پردازیم. پس به همین منظور ابتدا نقش اصحاب دعوا در طرح امور موضوعی و سپس نقش دادرس در طرح امور موضوعی مطرح می‌شود.

۲-۱. نقش اصحاب دعوا در طرح امور موضوعی

در دادرسی مدنی، اصول متعددی حاکم است که جهت اجرای عدالت آیینی ضروری‌اند. یکی از این اصول که به اصول راهبردی در دادرسی مدنی معروف است «اصل تسلط طرفین بر جهت و موضوعات دعوا» است که بر مبنای آن، دعوای مدنی در سلطه اصحاب دعوا قرار دارد و قاضی در آن نقش تعیین‌کننده ندارد. لذا دادگاه باید در محدوده دادخواست، با لحاظ دفاع خوانده، رسیدگی کند و نمی‌تواند رسیدگی خود را به بیشتر از موضوع دعوا گسترش داده و یا به کمتر از آن کاهش دهد و اگر چه می‌تواند به کمتر از خواسته رأی دهد، اما نمی‌تواند به بیش از خواسته و یا غیر از خواسته حکم دهد و حتی اگر تشخیص دهد که حق خواهان بیش از خواسته او و یا غیر از خواسته اوست، نمی‌تواند نسبت به آنچه تشخیص داده و خواهان نخواسته حکم

۱. پورااستاد، مجید، نقش دادرس مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، انتشارات شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۱، ص. ۲۹.

۲. پورطهماسبی، محمد؛ محسنی، حسن، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهت و موضوعات دعوا»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۱۹۰، ۱۳۸۴، ص. ۵۴.

۳. ریموند، مارتین، منبع پیشین، ص. ۳۲.

خواهان نه تنها در زمان تقدیم دادخواست تکلیف و حق ارائه امور موضوعی دارد، بلکه به نظر می‌رسد مانعی جهت طرح امور موضوعی در اثناء دادرسی نیز برای او وجود ندارد. زیرا وقتی قانون‌گذار به خواهان در ماده ۹۸ ق. آ. د. م. اجازه افزایش خواسته، تغییر خواسته، تغییر نحوه دعوا را مشروط به شرایطی داده است، چون اذن در شیء، اذن در لوازم آن نیز می‌باشد، لذا خواهان باید بتواند با تغییری که در دعوا خود می‌دهد، امور موضوعی جدید هم ارائه نماید. از طرفی در مرحله تجدیدنظر نیز آنچه ممنوع شده است طرح ادعای جدید است، که در ماده ۳۶۲ ق. آ. د. م. ممنوع اعلام شده است. لذا ارائه امور موضوعی جدید و دلایل جدید در این مرحله نیز امکان‌پذیر است.

منع خواهان از طرح امور موضوعی، در مقاطع بعدی دادرسی (بعد از جلسه اول) با اصول راهبردی دادرسی به ویژه حق دفاع در تضاد است. ضمن آنکه مطابق قاعده، طرح امور موضوعی جدید توسط خواهان همواره امکان‌پذیر است، زیرا امور موضوعی تنها محدود به آنچه در دادخواست آمده نمی‌باشد.^۱ امکان طرح امور موضوعی جدید در مرحله پژوهشی در ماده ۵۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز به صراحت اجازه داده شده است.^۲ این ماده مقرر داشته است که «برای توجیه ادعاهای مطرح‌شده نزد دادگاه نخستین، طرفین می‌توانند به جهات جدید استناد نموده، اسناد جدیدی آورده یا ادله جدیدی پیشنهاد کنند.»^۳

۲-۱-۲. نقش خواننده در طرح امور موضوعی

همان‌طور که اشاره شد، بر اساس اصل تسلیط، طرح امور موضوعی حق و تکلیف اصحاب دعوا شمرده شده است. خواننده نیز نه تنها باید امور موضوعی جدید را نسبت به آنهایی که خواهان مطرح کرده است و ویژه براءت خود است مطرح کند، بلکه اگر خواهان در مطرح کردن امور موضوعی خود به گونه‌ای عمل نموده است که ادعای او را کاملاً پذیرفتنی می‌نماید، با انکار مسائل مطرح‌شده از سوی خواهان، در جهت رد قاعده

← ارائه نمایند» که قطعاً تکلیف اولیه در ارائه امور موضوعی به عهده خواهان است. در آیین دادرسی فراملی نیز در بند چهارم اصل پنجم به صراحت حق طرح موضوعات داده شده است؛ در ماده ۱۲ پیش‌نویس قواعد آیین داور مدنی فراملی نیز خواهان مکلف به بیان و قایعی شده که مبنای دعوی هستند.

۱. افتخار جهرمی، گودرز؛ دنکوب، ابوالفضل، «نقش اصحاب دعوا در امور موضوعی»، مجله تحقیقات حقوقی، ویژه‌نامه شماره ۸، ۱۳۹۱، ص. ۱۹.

۲. محسنی، حسن، منبع پیشین، ص. ۲۴۴.

۳. در بند ۱-۲ اصل ۲۲ آیین دادرسی مدنی فراملی نیز اجازه تغییر امور موضوعی به خواهان داده شده است؛ حتی در بند ۳ ماده ۱۲ پیش‌نویس قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی به طرفی که در خصوص توجیه موضوعات و احکام مردد است، اجازه داده شده که بتواند آنها را متعاقباً بیان نماید. (غمامی، مجید؛ محسنی، حسن، آیین دادرسی مدنی فراملی، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۱)

حقوقی که خواهان در صدد اجرای آن است، تلاش می‌نماید.^۱ در مورد چگونگی نقش خواننده در طرح امور موضوعی، ابتدا باید چگونگی دفاع خواننده در برابر ادعای خواهان مد نظر قرار گیرد. واکنش خواننده در مقابل ادعای خواهان ممکن است به چند روش صورت پذیرد: دفاع شکلی (ایراد)، دفاع ماهوی و یا طرح دعوی متقابل.

در مقام ایراد، خواننده معمولاً تکلیفی جهت ارائه امور موضوعی ندارد، چرا که ایراد مانعی موقتی است که قبل از ورود قاضی به ماهیت دعوا از جانب اصحاب دعوا مطرح می‌شود. در حالی که امور موضوعی به وقت ورود به ماهیت مورد بررسی قرار می‌گیرند. با وجود این، در برخی از موارد مربوط به ایرادات نیز خواننده چاره‌ای جز ارائه برخی امور موضوعی ندارد. چرا که فهم برخی قواعد و اجرای صحیح آنها مستلزم رسیدگی به وقایع و امور موضوعی است. مثلاً در بحث صلاحیت محلی و در راستای احراز نوع و محل وقوع مال غیرمنقول در محل معین، چاره‌ای جز بررسی‌های عینی و محلی نبوده که این امر محتاج رسیدگی است. بنابراین در عرصه دادرسی ممکن است با دو نوع رسیدگی ماهوی روبرو شویم. یک رسیدگی ماهوی برای تشخیص شرایط اقامه دعوا و فهم و اجرای قواعد شکلی دادرسی و رسیدگی ماهوی دیگر برای تشخیص ذی‌حق بودن یا بی‌حقی خواهان در ماهیت دعوا^۲ که ورود به امور موضوعی در نوع اول رسیدگی ماهوی، صرفاً برای پذیرش یا عدم پذیرش ایراد مطرح شده بوده و به معنای رسیدگی ماهوی در ماهیت دعوا نیست. لذا در صورت پذیرش ایراد دادگاه مبادرت به صدور قرار می‌نماید. با این توصیف در قالب ایراد، ضرورت ارائه امور موضوعی از سوی خواننده صرفاً محدود به مواردی است که برای اثبات ایراد ضرورت دارد.

در دفاع ماهوی به معنای اخص نیز دو نوع دفاع ممکن است از سوی خواننده به عمل آید. اول اینکه خواننده در برابر ادعای خواهان صرفاً ادعا را انکار نماید. به نظر صرف تکذیب و انکار ادعای خواهان نمی‌تواند مؤثر در مقام باشد و صرفاً در مواردی که خواهان فاقد بینه و گواه واجد شرایط باشد و خواننده نیز منکر ادعای خواهان شود، به تقاضای خواهان منکر ادای سوگند نموده و ادعا ساقط می‌شود.^۳ در غیر این صورت، اگر خواهان دارای امور موضوعی کافی بوده و آنها را اثبات نماید، صرف انکار خواننده فایده‌ای برای وی نخواهد داشت.

دومین نوع دفاع ماهوی که خواننده ممکن است در برابر ادعای خواهان به عمل آورد، این است که خواننده نسبت به حق اصلی مورد ادعای خواهان با او وارد نبرد و

۱. شمس، عبدالله، «تقریرات آیین دادرسی مدنی تطبیقی»، منبع پیشین.

۲. مولوی، محمد؛ صفری، ناهید، «ایرادها و دفاع ماهوی»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۹۷، ۱۳۹۶، ص. ۱۶۷.

۳. ماده ۲۷۲ آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.

مبارزه شود تا شکست قاطع و اساسی بر او تحمیل نماید.^۱ به همین منظور ادعاهایی را مطرح نماید که جنبه دفاعی داشته باشد. به عبارت دیگر ضمن پذیرفتن اولیه ادعای خواهان، به دنبال اثبات بی‌اعتباری سبب دعوای خواهان است.^۲ در این نوع دفاع، خواننده به جای انکار ادعای خواهان، به دنبال اثبات این موضوع است که به دلیل فعل یا ترک فعلی که از سوی خواهان یا خواننده روی داده یا قهراً تحقق یافته امکان پیروزی خواهان وجود ندارد.^۳ ادعاهایی مانند تهاوتر، فسخ، صلح، ردّ خواسته و امثال آن که در مواد ۱۸ و ۱۴۲ ق. آ. د. م. آمده است، از این قبیل دفاعیات می‌باشند. لازمه چنین دفاعی توسل به اموری است که با مورد ادعا، عناصر متفاوتی دارد. بنابراین لازم است خواننده امور موضوعی کافی به دادگاه ارائه و آنها را اثبات نماید، تا بتواند موجب بی‌اثر شدن سبب دعوای خواهان و در نتیجه شکست کلی یا جزئی وی شود.^۴

دفاع دیگری که در زمره دفاع ماهوی در کتب حقوقی دسته‌بندی شده است و از طرق دفاعی است که خواننده می‌تواند اختیار نماید، دعوای متقابل است. این دعوای در ماده ۱۴۱ به بعد ق. آ. د. م. تعریف و شرایط اقامه آن به تفصیل بیان شده است. با توجه به اینکه این دعوای مستقلی است و خواننده دعوای اصلی در پرونده دعوای متقابل، خواهان بوده و در پی اثبات ادعایی جدید در برابر ادعای خواهان دعوای اصلی است، لذا با لحاظ مطالب گذشته که در مورد تکلیف خواهان به ارائه امور موضوعی گفته شد، بدیهی است که خواننده (خواهان دعوای متقابل) مکلف به ارائه امور موضوعی و به تبع آن اثبات آنهاست تا بتواند در دعوای متقابل نیز ادعای خود را ثابت نماید.

۲-۲. نقش دادرسی در طرح امور موضوعی

بر مبنای آنچه گفته شد، طرفین دعوای بر امور موضوعی تسلط داشته و مکلفند امور موضوعی مبنای ادعای خود را ارائه و اثبات نمایند و در مقابل، دادرسی نمی‌تواند در ارائه امور موضوعی دخالتی داشته باشد. علت این امر نیز دغدغه خروج دادرسی از اصل بی‌طرفی است. به همین دلیل در حقوق فرانسه سابقاً تسلط طرفین دعوای روی امور موضوعی و دادخواست، بازدارنده قاضی از دخالت در این موارد شمرده می‌شد. اما با

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد اول و دوم، چاپ سی و یکم، انتشارات دراک، ۱۳۹۳، ص. ۴۵۹.

۲. السان، مصطفی؛ احمدی، خلیل، «دفاع اثباتی»، مجله تحقیقات حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۷۶، ۱۳۹۵، ص. ۲۱۱.

۳. همان، ص. ۲۱۲.

۴. همان، ص. ۲۱۳.

تصویب قانون جدید آیین دادرسی مدنی در این کشور، این رویه در بین قضات و دکتربین به فراموشی سپرده شد و قاضی از حالت انفعالی خارج شد.^۱ همان‌طور که گفته شد، به تدریج و با گذشت زمان و تحولات اجتماعی با اصلاح قوانین نقش انفعالی دادگاه‌ها تعدیل شد و اهمیت نقش دادرس در کنار اصحاب دعوا، در تحقق عدالت پررنگ‌تر گردید. بنابراین در حال حاضر با وجود برتری اصحاب دعوا در طرح و ادعای امور موضوعی و انحصاری بودن این حق برای آنها، این برتری و حاکمیت دارای قلمرو و حدود مشخصی است.^۲ مداخله دادرس در وقایع دعوا در حقوق فرانسه با تصویب قسمت اخیر ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی جدید که مقرر داشته «... دادرس می‌تواند از بین جهات موضوعی موجود در پرونده، جهاتی را مورد توجه قرار دهد که اصحاب دعوا به منظور اثبات ادعاهای خود به طور خاص به آنها استناد نموده‌اند» افزایش یافت. ولی این افزایش بی‌حد و حصر نیست. به عقیده برخی، افزایش این اختیار، به مفهوم «وقایع داخل در دعوا» بستگی دارد و بدین سان دادرس می‌تواند وجود یک واقعیتی را که طرفین دعوا آن را با وضوح مطرح نساخته‌اند، آشکار سازد.^۳ این موضوعات را که منشأ استخراج آنها در دفاعیات و ادعاهای اصحاب دعوا وجود دارد، اما مورد توجه خاص اصحاب دعوا قرار نگرفته و حتی ممکن است احراز چنین موضوعاتی از وقایع موجود، به ذهن اصحاب دعوا خطور نکرده باشد، در نوشتار برخی از حقوق‌دانان تحت عنوان «موضوعات ناگهانی» یا «موضوعات جانبی» نامیده شده‌اند.^۴ اصطلاح «موضوعات جانبی» برای نخستین بار توسط موتولسکی بنابر رویه بسیار قدیمی دادگاه‌های فرانسه مطرح شده است.^۵ احراز تهاوتر و تعیین جهات موضوعی تشکیل‌دهنده عملیات تدلیس‌کارانه، تعیین ماهیت و قلمرو تعهدات قراردادی و احراز عدم توانایی مدیون در پرداخت دین، از مصادیق موضوعات ناگهانی است.^۶ برای مثال، اگر دادرس وجود یک شرط در قرارداد که ناقض یک قاعده امری است را اعلام کند، این امر به قاضی اجازه می‌دهد تا راساً نقض نظم عمومی را احراز کند.^۷ این امور (موضوعات ناگهانی) را برخی نویسندگان، هماهنگ با اصول دانسته‌اند، چرا که اعتقاد

۱. انصاری، باقر، نقش دادرس مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، انتشارات شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۱، ص. ۱۱۹.

۲. پورااستاد، مجید، منبع پیشین، ص. ۱۱۹.

3. Serge, Guinchard, Droit Etratique de la Procedure Civile, Dalloz, Paris, 2016, p. 221.

۴. محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی، منبع پیشین، ص. ۱۷۴.

۵. همان، ص. ۱۷۴.

۶. همان، ص. ۱۷۵.

۷. انصاری، باقر، منبع پیشین، ص. ۱۳۳.

دارند اصولاً محکمه حق دارد کل پرونده را در نظر داشته باشد و به تمامی مجادلات و اسناد و مدارک موجود در آن هنگام صدور رای توجه کند.^۱

مورد دیگری که در حقوق ایران، حقوق دانان آن را زمینه‌ای برای مداخله دادرس در موضوعات دعوا دانسته‌اند، «خواستہ ضمنی» است. «مقصود موضوعاتی است که در دادخواست نیامده و به موجب یکی از دعاوی طاری بر خواسته اصلی افزوده نشده است؛ بلکه ضمن مجادلات طرفین یا به موجب یک طریقه تأمیننی - مانند تأمین دلیل یا تأمین خواسته - به دعوا افزوده شود.»^۲ این اصطلاح از رأی دیوان عالی کشور به شماره ۳۷۵۲ مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۲۴ گرفته شده است، که در مقام رأی اصراری صادر شده و در آن علی‌رغم اینکه موضوع دعوا اعتراض به ثبت، از سوی اداره اوقاف بوده، دیوان رأیی را نهایتاً تایید نموده که ضمن صدور حکم به ابطال ثبت، به الزام معترضین به رفع ید از موقوفه و تحویل آن به اوقاف رای داده است. با این استدلال که الزام به رفع ید از موقوفه و تحویل آن به اوقاف خواسته ضمنی آنها بوده است.^۳

به نظر می‌رسد پذیرش این امر با مقررات ماده ۲ ق. آ. د. م. که یکی از شرایط لازم برای رسیدگی را درخواست ذی‌نفع دانسته و با بند ۳ از ماده ۵۱ قانون موصوف مبنی لزوم تعیین خواسته و مقررات مربوط به اعاده دادرسی که صدور حکم به چیزی که مورد ادعای خواهان نبوده و یا صدور حکم به میزان بیش از خواسته را از موارد اعاده دادرسی دانسته است، مغایرت دارد. از سوی دیگر صدور رأی در خارج از خواسته موجب نادیده گرفتن اصل حق دفاع خوانده خواهد بود، که این ایراد به لحاظ نقض اصول دادرسی (اصل تناظر) قابل توجیه نمی‌باشد، هر چند به عقیده برخی نویسندگان، پذیرش خواسته ضمنی مشروط به شرایطی، از طرح دعوی مجدد، اتلاف وقت دادگاه و اصحاب دعوا جلوگیری کرده و هزینه‌های طرفین دعوا و جامعه را کاهش می‌دهد، علاوه بر آن می‌تواند در جهت تحقق عدالت آیینی مورد توجه قرار گیرد.^۴

ماده ۹۵ ق. آ. د. م. نیز که در مقام بیان اخذ توضیح است، اشاره‌ای به اینکه دادگاه بتواند رأساً امر موضوعی را بدون اینکه از سوی اصحاب دعوا طرح شده باشد مورد استناد قرار دهد، ندارد. بلکه سیاق ماده به نحوی است که باید موضوعی از سوی خواهان مطرح شده باشد که آن موضوع نیاز به توضیح داشته باشد و دادگاه به لحاظ عدم حضور خواهان و بدون اخذ توضیح از خوانده نتواند رأی بدهد، یا هیچکدام حاضر

۱. پورطهماسبی، محمد؛ محسنی، حسن، منبع پیشین، ص. ۶۲.

۲. همان، ص. ۶۲.

۳. همان، ص. ۶۲.

۴. همان، ص. ۶۵.

نباشند و دادگاه نتواند در ماهیت رأی دهد، یعنی اینکه نتواند به امور موضوعی مطرح شده به لحاظ ابهام یا ابهاماتی که دارد ورود نماید، در این صورت باید دادخواست ابطال شود.

آخرین موردی که دادرسی می‌تواند در طرح امور موضوعی دخالت کند، امور حسبی است. این امور که به «امور غیرترافعی» معروفند نیز در قلمرو اصل تسلیط جای نمی‌گیرند.^۱

در حقوق ایران در ماده یک قانون امور حسبی و در تعریف امور حسبی رسیدگی و اتخاذ تصمیم در مورد آن را تکلیف دادگاه دانسته بدون اینکه رسیدگی به آنها متوقف بر اقامه دعوا از طرف اشخاص باشد. در ماده ۱۴ قانون مذکور نیز دادرسی مکلف شده است هر گونه اقدامی برای اثبات قضیه لازم است به عمل آورد هر چند درخواستی از دادرسی نسبت به آن اقدام نشده باشد. بنابراین در امور حسبی قاضی می‌تواند تصمیم خود را بر مبنای آن دسته از امور موضوعی بنا نهد که توسط اشخاصی مرتبط با آن امور مطرح نشده‌اند.

۳. آثار طرح امور موضوعی در دعوای مدنی

بعد از اینکه امور موضوعی را شناسایی کردیم و نقش اصحاب دعوا و دادرسی را در طرح امور موضوعی بیان نمودیم، در این مبحث در دو قسمت به تأثیر امور موضوعی می‌پردازیم. ابتدا تأثیر طرح امور موضوعی تا صدور حکم قطعی را بررسی و سپس به امور موضوعی بعد از صدور حکم قطعی خواهیم پرداخت.

۳-۱. تأثیر امور موضوعی در دعوای مدنی تا صدور حکم قطعی

همان گونه که گفته شد طرح امور موضوعی حق و تکلیف طرفین دعوا است، لذا عدم طرح امور موضوعی یا عدم ارائه دلیل کافی جهت اثبات آنها نیز دامن‌گیر اصحاب دعوا خواهد شد. اولین تأثیر امور موضوعی در دعوا مربوط به تأثیر عدم طرح امور موضوعی در دادخواست توسط خواهان است. در مورد خواهان و وظیفه وی به طرح

۱. ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه صراحتاً به دادرسی اجازه داده که تصمیم خود را بر تمامی موضوعات مرتبط با موردی که نزد وی مطرح شده، از جمله آنچه که بیان نشده است، مبتنی کند. به استناد ماده ۲۷ آن قانون حتی راسا می‌تواند به هر گونه تحقیق مفید دست بزند. او (دادرسی) بدون رعایت تشریفات می‌تواند اظهارات اشخاصی را که قادر به تبیین مسأله هستند، مانند افرادی که بیم تحت تأثیر قرار گرفتن منافعشان از تصمیم او می‌رود استماع نماید. علاوه بر این دادرسی می‌تواند برای یافتن امور موضوعی دیگر «کاوش» کند. در حالی که در امور ترافعی، دادرسی تنها حق «تحقیق» در محدوده امور موضوعی مطرح شده توسط اصحاب دعوا را دارد.

امور موضوعی، گفته شد که بر اساس بند ۴ ماده ۵۱ ق.آ.د.م. خواهان مکلف است تعهدات و جهاتی که به موجب آن خود را مستحق مطالبه می‌داند، در دادخواست تصریح نماید. به نحوی که مقصود او از طرح دعوا روشن باشد. ضمانت اجرای این بند نیز در مواد ۵۳ و ۵۴ قانون موصوف توقیف دادخواست، صدور اخطار رفع نقص و به تبع آن در صورت عدم رفع نقص از سوی خواهان صدور قرار رد دادخواست از ناحیه مدیر دفتر یا جانشین او پیش‌بینی شده است. البته لازم به ذکر است در دادخواست سطر یا ستونی جهت درج امور موضوعی پیش‌بینی نشده است. لکن این امور موضوعی معمولاً بلافاصله پس از بیان خواسته در ستون مربوط به خواسته و یا در شرح دادخواست ارائه و طرح می‌شوند و این امر که آیا امور موضوعی طرح گردیده‌اند یا خیر، تنها در بازبینی دادگاه و دفتر دادگاه مورد بررسی قرار می‌گیرد و چنانچه خوانده مدعی عدم ارائه امور موضوعی در دادخواست از سوی خواهان باشد، می‌تواند در قالب تذکر همزمان با طرح دفاعیات، موضوع را به اطلاع دادگاه رسانده و تقاضای اعمال مقررات بنماید که باز با تشخیص دادگاه و در صورت پذیرش ادعای خوانده، پرونده در اجرای ماده ۶۶ ق.آ.د.م. به دفتر اعاده می‌شود تا به وظیفه قانونی خود که همانا رفع نقص است، عمل نماید.

گفته شد که خواهان می‌تواند در جریان دادرسی نیز امور موضوعی جدید ارائه نماید یا حتی با اختیار حاصل از ماده ۹۸ ق.آ.د.م. با تغییر خواسته، نحوی دفاع و افزایش خواسته، خواسته اولیه خود را تغییر داده و به تبع آن امور موضوعی دیگری ارائه نماید. برخی از نویسندگان حتی مشخص نمودن تمام خطوط مبارزه از سوی خواهان در ابتدای کشمکش را منطقی ندانسته‌اند.^۱

از طرفی ممکن است خوانده در مقام دفاع، اموری را مطرح نموده یا دلایلی ارائه نماید که پاسخ به آنها مستلزم طرح امور موضوعی جدید توسط خواهان باشد.^۲ بی‌شک در چنین مواردی خواهان برای اینکه بتواند امور موضوعی ارائه‌شده از سوی خوانده را بلااثر نموده و برنده دعوا باشد، تکلیف به طرح امور موضوعی داشته و در صورت عدم ارائه امور موضوعی مناسب، در مقابل خوانده محکوم به بی‌حقی یا بطلان دعوا خواهد شد. در هر حال تأثیر بعدی عدم ارائه امور موضوعی کافی از سوی خواهان و به تبع آن عدم اثبات آنها، این است که دادگاه در صورت ورود به ماهیت دعوا نیز دعوای خواهان را به لحاظ فقدان اساس قانونی مردود اعلام می‌نماید.^۳

لازم به ذکر است که اگر خواهان امور موضوعی به اندازه کافی ارائه ننماید، به نحوی که دادگاه با بررسی اولیه و با نگاه به امور موضوعی ارائه‌شده به این نتیجه برسد

۱. شمس، عبدالله، «تقریرات آیین دادرسی مدنی تطبیقی»، منبع پیشین.

۲. افتخار چهرمی، گودرز؛ دنکوب، ابوالفضل، منبع پیشین، ص. ۳۳.

۳. شمس، عبدالله، «تقریرات آیین دادرسی مدنی تطبیقی»، منبع پیشین.

که در صورت اثبات امور موضوعی ارائه شده نیز به نتیجه‌ای که خواهان مدنظر دارد نخواهد رسید، بدون ورود در ماهیت و با این استدلال که دعوا به کیفیت مطروحه قابل استماع نیست، مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوا می‌نماید. در صورت کافی بودن امور موضوعی و ورود در ماهیت و رسیدگی به امور موضوعی، نیز چنانچه به این نتیجه برسد که امور موضوعی ارائه شده واقع نشده‌اند، حکم به بطلان دعوا یا بی‌حقی خواهان صادر می‌نماید. چرا که به موجب بند ۴ ماده ۲۹۶ ق.آ.د.م. جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که رأی بر اساس آنها صادر شده است باید در رأی ذکر شود و منظور از جهات شامل جهات موضوعی و قانونی است،^۱ که در صورت نبودن جهات موضوعی اثبات شده کافی، صدور حکم به نفع خواهان ممکن نیست.

بنابراین اگر دادگاه بدون آنکه امور موضوعی به اندازه و به کیفیتی ارائه شده باشد که اعمال قاعده حقوقی مورد نظر را توجیه نماید، مبادرت به صدور رأی ماهیتی به نفع خواهان نماید، در صورت تجدیدنظرخواهی در صورتی که دادگاه تجدیدنظر جنبه موضوعی امر را به گونه‌ای دیگر تشخیص دهد، حکم تجدیدنظر خواسته را فسخ و رأی جدید صادر خواهد کرد.^۲

هر چند برخی از نویسندگان نیز معتقدند دادگاه تجدیدنظر از جهت جایگزینی نظر خود را به جای نظر دادگاه بدوی مطلق‌العنان نیست و از جهت جنبه موضوعی امر فقط در محدوده تنگ مواد ۳۴۸ و ۳۵۰ ق.آ.د.م. می‌تواند عمل نماید و هر گونه تشخیص به گونه دیگر مبنای نقض رأی نخواهد بود.^۳ به نظر می‌رسد با توجه به اثر انتقالی تجدیدنظرخواهی چون تجدیدنظر در واقع دوباره قضاوت کردن است، دادگاه تجدیدنظر باید تحقق یا عدم تحقق امور موضوعی مورد ادعای اصحاب دعوی مرحله نخستین را احراز نموده و قانون متناسب با موضوع را تشخیص داده و با انطباق آن بر موضوع، رأی صادر نماید.^۴ لذا قطعاً در صورت عدم وجود امور موضوعی به اندازه و کیفیت لازم جهت توجیه قاعده حقوقی، دادنامه تجدیدنظر خواسته نقض خواهد شد.

در مورد خواننده نیز در مواردی که تکلیف به ارائه امور موضوعی دارد، یعنی در مواردی که برای اثبات براءت خود نیاز به طرح امور موضوعی دارد، چنانچه مبادرت به طرح امور موضوعی و به تبع آن اثبات آن ننماید و امور موضوعی خواهان را انکار

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، منبع پیشین، ص. ۴۷۸.

۲. کاشانی، جواد؛ جعفری، زهرا، منبع پیشین، ص. ۲۴۸.

۳. قلی‌زاده، احد، «تحلیل بر اصل وحدت رسیدگی در قانون آیین دادرسی مدنی»، دو فصلنامه علمی - پژوهشی دانش حقوق مدنی، سال پنجم، شماره دوم، ۱۳۹۵، ص. ۷۰.

۴. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، منبع پیشین، ص. ۳۶۹.

ننماید، بیم محکومیت وی می‌رود، هر چند صرف عدم انکار امور موضوعی ارائه شده از سوی خواهان از سوی خواننده را نمی‌توان حمل بر واقع بودن امور مطروحه توسط خواهان دانست و خواهان باید ادله کافی برای اثبات امور موضوعی خود ارائه نماید و در صورت اثبات امور موضوعی ارائه شده از سوی خواهان در محکمه، خواننده محکوم خواهد شد.

لازم به ذکر است که اگر خواهان دلیل نداشته باشد که امور موضوعی را ثابت کند دعوی وی الزاماً مردود نمی‌شود، بلکه بر اساس ماده ۱۹۷ ق.آ.د.م. به خواهان اجازه سوگند داده شده است.^۱ بدیهی است به استناد ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی، ارائه امور موضوعی از سوی خواننده نیز برای برائت وی کافی نبوده و می‌بایست امور موضوعی ارائه شده را اثبات نماید تا بتواند برائت خود را حاصل نماید.

۳-۲. تأثیر امور موضوعی در دعوی مدنی بعد از صدور حکم قطعی

در این قسمت بحث تأثیر امور موضوعی در دعوی مدنی بعد از صدور حکم قطعی را از دو جنبه مهم بررسی خواهیم کرد. ابتدا به امور موضوعی و تأثیر آن در تصمیم دیوان عالی کشور در امر رسیدگی فرجامی به آراء قطعی پرداخته، سپس تأثیر امور موضوعی در بحث رفع ابهام یا اجمال از دادنامه صادره را بیان نموده و در نهایت تأثیر امور موضوعی در تشخیص اعتبار امر قضاوت شده را بررسی خواهیم کرد.

۳-۲-۱. تأثیر امور موضوعی در تصمیم دیوان عالی کشور در رسیدگی فرجامی

برخلاف مرحله تجدیدنظر، در طی فرجام خواهی، فرجام خواه و فرجام خوانده نمی‌توانند به ارائه عناصر موضوعی جدید برای تقویت موضع خود متوسل شوند.^۲ هر چند در حقوق داخلی ماده صریحی که دلالت بر ممنوعیت ارائه امور موضوعی جدید در مرحله فرجام باشد وجود ندارد. اصل این است که دیوان عالی کشور ضامن تساوی مردم در مقابل قانون و رعایت قانون از طرف دادگاه‌هاست و وظیفه دیوان عالی کشور نظارت بر اجرای قانون است (اصل یکصد و شصت و یکم قانون اساسی). لکن ورود دیوان عالی کشور در امور موضوعی به لحاظ اینکه رسیدگی در دیوان عالی کشور، رسیدگی غیرماهوی است، ممنوع بوده و تنها می‌تواند به قسمت حکمی یا مسائل قانونی وارد شود^۳ و همان طور که از ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م. فرجام خواهی را تشخیص

۱. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات میزان، ۱۳۸۳، ص. ۱۸۳.

۲. ماده ۶۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه به این امر تصریح دارد و هدف اصلی و عمده دیوان عالی کشور، نظارت بر تفسیر دادگاه‌ها از قوانین، قواعد، اصول حقوقی و به طور کلی امور حکمی است (Jolowicz, John, On Civil Procedure, Cambridge, 2017, p. 199).

۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوق، جلد پنجم، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۵، ص. ۲۷۵ و ۲۷۶.

انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی مقرر داشته بر می‌آید، دیوان حق رسیدگی به امور موضوعی را ندارد.^۱

با این حال با دقت در موارد نقض مزبور در مواد ۳۷۱ الی ۳۷۵ ق.آ.د.م. به صراحت حکمی نبودن بعضی از آنها آشکار می‌شود. از جمله آنها بند ۵ ماده ۳۷۱ و مواد ۳۷۴ و ۳۷۵ است که بر اساس بند ۵ ماده ۳۷۱ اگر تحقیقات انجام شده ناقص بوده و یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد، رأی نقض می‌شود. در حالی که پی بردن به نقص تحقیقات انجام شده یا عدم توجه به دلیل و مدافعات طرفین مستلزم رسیدگی دقیق به امور موضوعی دعوا و رأی است که در شأن دیوان عالی کشور نمی‌باشد. هر چند عده‌ای تلاش کرده‌اند تا عدم نظارت دیوان بر امور موضوعی را محدود به چگونگی قناعت قاضی ماهوی در مورد وقایع نمایند. اما در مورد چگونگی یافتن واقعیت توسط قاضی ماهوی با توجه به ادله و قواعد اثبات، دیوان را صالح می‌دانند.^۲ برخی نیز عقیده بر این دارند که دیوان عالی کشور نمی‌تواند بدون هر گونه نظارت بر امور موضوعی صحت یا سقم آراء را مورد نظارت قرار دهد، چرا که اسباب موضوعی است که مشخص می‌کند آیا دادرسی در فهم وقایع دعوا راه درست پیموده و نتیجه‌ای که گرفته از نظر علمی و منطقی صحیح است یا خیر.^۳ در ماده ۳۷۴ ق.آ.د.م.^۴ با توجه به اینکه هدف از تفسیر قرارداد جستجوی قصد مشترک طرفین است و کشف حقیقت و به تبع آن تفسیر، اصولاً امری موضوعی است،^۵ نیز به نظر دیوان عالی کشور در امر موضوعی ورود می‌نماید. در توجیه این امر برخی قائل بر این امر هستند که در صورتی که قانون‌گذار قواعدی را بر فرایند تفسیر حاکم کرده باشد، در آن محدوده، تفسیر، امری حکمی است. لذا مثلاً دادگاه نمی‌تواند بر مفاد صریح سند معنایی غیر از معنای عرفی الفاظ بدهد و تجاوز از این قاعده موجب نقض رأی در دیوان عالی کشور است.^۶

۱. غمامی، مجید؛ اشراق آرائی، مجتبی، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی، تبیین نظریه عمومی»، منبع پیشین، ص. ۲۷۳.
۲. همان، ص. ۲۷۴.
۳. هرمزی، خیراله، «توجیه آرای مدنی و ضمانت اجرای عدم رضایت آن»، پژوهش حقوق و سیاست، دوره ۶، شماره ۱۱، ۱۳۸۳، ص. ۴۳.
۴. در مواردی که دعوا ناشی از قرارداد باشد، چنانچه به مواد صریح سند یا قانون یا آیین‌نامه مربوط به آن قرارداد معنای دیگری غیر از معنای مورد نظر دادگاه صادرکننده رأی داده شود، رأی صادره در آن خصوص نقض می‌گردد.
۵. غمامی، مجید؛ اشراق آرائی، مجتبی، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی، تبیین نظریه عمومی»، منبع پیشین، ص. ۲۷۵.
۶. همان، ص. ۲۷۵.

در ماده ۳۷۵ ق.آ.د.م. نیز مقرر شده است: «چنانچه عدم صحت مدارک، اسناد و نوشته‌های مبنایی که طرفین در جریان دادرسی ارائه کرده‌اند؛ ثابت شود رأی صادره نقض می‌شود.» این امر هم از این جهت که بررسی صحت مدارک، اسناد و نوشته‌های مبنای رأی، بررسی امور موضوعی دعوا محسوب می‌شود، این شبهه را در ذهن ایجاد می‌کند که دیوان عالی کشور در بررسی امور موضوعی دخالت می‌کند.

در توجیه این ماده برخی از نویسندگان گفته‌اند که در حقیقت در دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی انجام نمی‌شود. بنابراین صحت مدارک مبنای رأی، منصرف به صحت رأی (اعتبار) یا اصالت اسناد نیست، بلکه منصرف به صحت دلالت آنها بر موضوعی است که در دادگاه صادر کننده رأی مطرح بوده و بر آن اساس موضوع محرز شمرده شده است.^۱

برخی دیگر عقیده دارند که صلاحیت دیوان در اجرای ماده ۳۷۵ فقط محدود به مواردی است که عدم صحت مدارک و دلایل نیاز به رسیدگی ماهوی در دیوان نداشته باشد، مانند آنکه جعلیت سند به موجب رأی قطعی دادگاه اثبات شده باشد.^۲ عده‌ای نیز در تفسیر مواد ۳۷۴ و ۳۷۵ قائل به این نظرند که در این مواد، قانون‌گذار فرض را بر کشف تصادفی چنین مواردی گرفته است و دیوان عالی کشور نمی‌تواند به طور خود خواسته و با توسل به این مواد در پی کشف خطای رأی دادگاه از جنبه‌های موضوعی باشد.^۳

اما آنچه در رویه قضایی می‌گذرد به نحوی است که گویی دیوان عالی کشور بدون توجه به ساختار و اهداف بنیادین خود در امور ماهوی مرتبط با ادله وارد شده است و در جایی که دادگاه ماهوی از بررسی اسناد و مدارک دعوا به علم مورد نظر خود دست یافته است، با این حال دیوان عالی کشور، نحوه بررسی اسناد و مدارک را محل ایراد دانسته و به نقض رأی پرداخته است. به عنوان مثال رأی شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور بر این امر دلالت دارد که در حالی که دادگاه ماهوی نحوه رسیدگی کارشناس را کافی و مفید پیدایش علم نسبت به عدم صحت و درستی امضاء خوانده دانسته، با این حال دیوان عالی کشور به دلیل اینکه کارشناس پرونده، فرمان‌های دادگاه ماهوی را به نحو کامل رعایت نکرده است، رأی را نقض نموده است.^۴

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد دوم، منبع پیشین، ص. ۴۱۷.

۲. غمامی، مجید؛ اشراق آرائی، مجتبی، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی، تبیین نظریه عمومی»، ص. ۲۷۶.

۳. موسوی، سید امیر حسام، منبع پیشین، ص. ۲۰۷.

۴. همان، صص. ۱۹۳ و ۱۹۴.

به هر حال هر کدام از نظرات فوق پذیرفته شود، می‌توان در بحث ما چنین استدلال کرد که هر چند اصولاً دیوان عالی کشور نباید به بحث امور موضوعی ورود کند، اما به هر ترتیب برای فهم امر حکمی اعمال شده توسط دادگاه ماهوی، ناگزیر از تورق پرونده است و اگر در این راستا اشتباهی را کشف کند که امور موضوعی ارائه شده از سوی طرفین به اندازه و کیفیتی نیست که اعمال حقوقی مورد نظر را توجیه کند دیوان عالی کشور رأی فرجام خواسته را به علت فقدان اساس قانونی نقض خواهد کرد.

۳-۲-۲. تأثیر امور موضوعی در رفع ابهام و اجمال از دادنامه قطعی

به استناد ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی اختلافات راجع به مفاد حکم که از اجمال یا ابهام حکم حادث شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده است، رسیدگی می‌شود. اما در اینکه دادگاه برای رفع ابهام یا اجمال از حکم صادره چه مواردی را باید بررسی کند، در قانون اشاره نشده است. در ماده ۲۹ قانون اجرای احکام مدنی پیش‌بینی تعیین وقت رسیدگی برای رفع اختلاف از مفاد حکم نیز شده است. با این حال رسیدگی دادگاه و دعوت از طرف مقابل به این معنا نیست که دادگاه رسیدگی کاملی دارد و باید حق دفاع را رعایت کند، بلکه صرفاً برای خروج از بن‌بست و رسیدن دادگاه به تصمیم صحیح است که این دعوت به عمل می‌آید.^۱

این که دادگاه برای رفع ابهام نیاز به تعیین وقت رسیدگی و دعوت از طرفین داشته باشد یا خیر اهمیت چندانی ندارد؛ اما آنچه اهمیت دارد این است که دادگاه نمی‌تواند بر خلاف اساس رأی تصمیم تازه‌ای اتخاذ نماید و باید به مبنای رأی پای‌بند بوده و در مقام رفع اختلاف در مفاد رأی یا دیگر موارد آن، نباید نظم حقوقی جدیدی را پی‌ریزی کند^۲ و همان‌طور که قبلاً اشاره شد اساس و مبنای رأی را امور موضوعی ارائه و اثبات شده طرفین تشکیل می‌دهند. لذا هر گونه رفع ابهام یا اجمال از رأی باید بر اساس همان امور موضوعی که در پرونده ارائه شده و مبنا و اساس قانونی رأی را پایه‌ریزی نموده است به عمل آید.

۳-۲-۳. تأثیر امور موضوعی در تشخیص اعتبار امر قضاوت‌شده

بعد از قطعیت دادنامه چنانچه در پرونده جدیدی ایراد امر قضاوت‌شده مطرح شود، گاه دادگاه برای تشخیص اینکه آیا موضوعی که قبلاً رسیدگی شده است با موضوع فعلی واحد بوده و اعتبار امر مختومه دارد یا نه، به ناچار وارد بررسی امور

۱. خدابخشی، عبدالله، قانون حاکم بر اجرای آرای مدنی، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳، ص. ۲۳۴.

۲. همان، ص. ۲۳۲.

موضوعی دادنامه قطعیت یافته قبلی می‌شود؛ به طور مثال در پرونده‌ای خواسته خواهان خلع ید و رفع تصرف بوده که دادگاه صرفاً با بررسی در ارکان دعوا رفع تصرف، حکم به خلع ید و رفع تصرف صادر و دادنامه قطعیت می‌یابد. متعاقباً بین همان اصحاب دعوا، دعوایی به خواسته خلع ید مطرح می‌شود و خواننده دعوای ایراد اعتبار امر قضاوت‌شده را مطرح می‌نماید. در همین راستا در پرونده کلاسه ۸۸۰۹۹۸۳۸۱۹۱۰۱۰۶۷ خلع ید بوده و ایراد امر قضاوت‌شده مطرح شده است، طی دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۳۸۱۹۲۰۰۰۷۷ که عیناً طی دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۳۸۱۴۱۰۰۷۴۳ شعبه اول تجدیدنظر تأیید کرده، دادرس دادگاه چنین استدلال نموده است که: «گاه برای تشخیص اتحاد یا اختلاف موضوع دعوا، باید به حدود و قلمرو حکم صادرشده در دعوای پیشین توجه کرد و از طرفی اعتبار امر قضاوت‌شده تنها به مقررات صریح (منطوق) حکم اختصاص ندارد و ممکن است ناشی از امری باشد که به صورت ضمنی مورد حکم واقع شده است. به عبارت دیگر هر تصمیمی که نتیجه ضروری و اجتناب‌ناپذیر مصراحت دادگاه باشد (مدلول حکم) از همان اعتبار منطوق بهره‌مند است. برای درک مدلول رأی ناگزیر از مراجعه به گفتگوهای دو طرف در مراحل رسیدگی و پیش از صدور حکم هستیم تا از طریق توجه به آن و اوضاع و احوال حاکم بر دعوا بتوانیم معین کنیم به چه «موضوعی» رسیدگی شده و النهایه نسبت به آن اتخاذ تصمیم شده است. بنابراین مطلبی که در بخش حاکم رأی دادگاه می‌آید باید مسبق به اختلاف متداعیین پرونده بوده باشد. به عبارتی نتیجه رأی در صورتی از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار است که ناظر به موضوع اختلاف بین اصحاب دعوا و مورد نزاع باشد، در مانحن فیه، حکم صادره در پرونده کلاسه ۲۵۳/۸۶ ح/۲ مبنی بر بی‌حقی خواهان دعوای اصلی است و از این منظر که آیا این حکم را باید ناظر به هر دو خواسته (موضوع) دعوا یعنی «خلع ید» و «رفع تصرف عدوانی» دانست یا یکی از آنها و در صورت اخیر بر چه اساس و مبنایی، مورد بحث است. همان‌گونه که اشاره شد، برای فهم صحیح مدلول حکم، به ناچار باید به اوضاع و احوال حاکم بر دعوا و مشروح مذاکرات طرفین مراجعه نمود. در این پرونده (پرونده کلاسه ۲۵۳/۸۶ ح/۲) دفاعیات خواننده دعوا اصلی (مسعود الف) پیرامون نحوه تصرفات و مجوز آن (انعقاد قرارداد با مصطفی ع) است و وکیل خواهان وارد ثالث نیز در دادخواست و دفاعیات خویش علاوه بر طرح مالکیت موکل، به سابقه طویل‌المدت تصرفات وی اشاره داشته است. کانون استدلال‌ها و اشارات دادگاه به

۱- نظریه کارشناس در باب زراعت، به منظور تبیین نحوه تصرفات. ۲- مأذونه بودن «تصرفات» خواننده دعوا اصلی و تجویز آن از سوی مالک (مهرداد ع) و عدم ارائه دلیل از

سوی خواهان دعوا اصلی بر جواز «تصرفات» طولانی خواننده دعوا اصلی، در جهت توجیه مشروع جلوه دادن تصرفات خواننده دعوا اصلی. ۳- ذکر سایر ارکان دعوا اصلی از اثبات سبق تصرفات خویش، که در اسباب و جهات حکم ذکر گردیده، از جمله قرائنی است که نشان می‌دهد دادگاه به عناصر دعوا «تصرف عدوانی» توجه و در صدد رسیدگی به این موضوع بوده است و اساساً در مقام تعیین تکلیف راجع به دعوا «خلع‌ید» بر نیامده است.»

به خوبی قابل ملاحظه است که دادگاه برای اینکه تشخیص دهد آیا «موضوع» جدید با «موضوع قدیم» واحد بوده و اعتبار امر مختومه دارد یا خیر، به بررسی امور موضوعی و رسیدگی شده در پرونده سابق پرداخته و به این نتیجه رسیده است که آنچه در پرونده سابق نسبت به آن رأی داده شده است «رفع تصرف» بوده و راجع به «خلع‌ید» اظهارنظری نشده است تا موضوع مشمول اعتبار امر مختومه گردد. چرا که امور موضوعی مطروحه در پرونده حکایت از دعاوی رفع تصرف دارند و عنوان کردن عبارت خلع‌ید در منطوق رای سابق برای اینکه برای دعاوی خلع‌ید ایجاد اعتبار امر مختومه نماید، کافی نیست و ظاهراً مراد، خلع‌ید در مفهوم اعم بوده که در بر گیرنده دعاوی تصرف نیز می‌باشد. بنابراین حتی بعد از قطعیت دادنامه نیز دادگاه ممکن است مجدداً امور موضوعی را برای تشخیص «موضوع دعوا» بررسی نماید و نکته حائز اهمیت این است که بررسی مجدد امور موضوعی ممکن است توسط دادرس دیگری که پرونده دوم نزد وی مطرح است به عمل آید و مبنای برداشت وی از امور موضوعی، اساس اظهارنظر وی در دادنامه دوم قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

طرح امور موضوعی بر اساس اصل تسلیط تکلیف اصحاب دعواست. خواهان مکلف است هم در دادخواست تقدیمی امور موضوعی به اندازه و با کیفیت لازم جهت اعمال قاعده حقوقی مورد نظر خود را برای اخذ نتیجه مد نظر خود ارائه نماید هم می‌تواند در هر مرحله از مراحل دادرسی امور موضوعی جدید ارائه و ابراز نماید چه در برابر امور موضوعی ارائه‌شده خوانده و چه در راستای تغییراتی که در اجرای ماده ۹۸ ق. آ. د. م. در خواسته اولیه خود انجام می‌دهد. دادرس بر اساس اصل تسلیط از دخالت در طرح امور موضوعی به جز مواد استثنایی (امور غیرترافیعی) ممنوع است. عدم ارائه امور موضوعی برای خواهان قبل از صدور رأی قطعی چند نتیجه در پی دارد. اولاً چنانچه در زمان طرح دعوا و در دادخواست تقدیمی، امور موضوعی طرح و ارائه ننموده باشد به لحاظ نقض دادخواست، در صورت عدم رفع نقص با قرار ردّ دادخواست از ناحیه مدیر دفتر یا جانشین وی مواجه خواهد شد. ثانیاً چنانچه امور موضوعی ارائه‌شده وی به اندازه کافی نباشد، به نحوی که در فرض اثبات نیز دادگاه را به نتیجه دلخواه خواهان نرساند، دعوای وی با این استدلال دادگاه که دعوا به کیفیت مطروحه قابل استماع نیست، با قرار عدم استماع دعوا مواجه خواهد شد. ثالثاً چنانچه در مرحله بدوی نیز حکم به نفع وی صادر شده در مرحله تجدیدنظر به لحاظ اینکه دادگاه تجدیدنظر به جنبه موضوعی دعوا نیز به صورت کامل رسیدگی می‌کند، در صورت اینکه امور موضوعی مطروحه به اندازه و کیفیتی نباشد که اعمال قاعده حقوقی مورد استناد را توجیه نماید، دادنامه در مرحله تجدیدنظر نقض خواهد شد. در مورد خوانده دعوا نیز چنانچه در برابر ادعای خواهان امور موضوعی در راستای براءت خود لازم بداند باید ارائه و اثبات نماید، در غیر این صورت به صرف انکار ادعای خواهان، در صورتی که خواهان امور موضوعی ارائه‌شده خود را اثبات نماید خوانده محکوم خواهد شد. بعد از صدور رأی قطعی نیز امور موضوعی در سه مورد مؤثر در رأی صادره است، اول اینکه در مرحله فرجام‌خواهی هر چند اصولاً دیوان عالی کشور نباید به بحث امور موضوعی ورود کند، اما به هر ترتیب برای فهم امر حکمی اعمال‌شده توسط دادگاه ماهوی، ناگزیر از توریق پرونده است و اگر در این راستا اشتباهی را کشف کند که امور موضوعی ارائه‌شده از سوی طرفین به اندازه و کیفیتی نیست که اعمال حقوقی مورد نظر را توجیه کند، دیوان عالی کشور رأی فرجام‌خواسته را به علت فقدان اساس قانونی نقض خواهد کرد. دوم اینکه دادگاه نمی‌تواند برای رفع ابهام، بر خلاف اساس رأی تصمیم تازه‌ای اتخاذ نماید و باید به مبنای رأی پای‌بند باشد. اساس و مبنای رأی را نیز امور موضوعی ارائه و

اثبات شده طرفین تشکیل می‌دهند. لذا هر گونه رفع ابهام یا اجمال از رأی باید بر اساس همان امور موضوعی که در پرونده ارائه شده و مبنا و اساس قانونی رأی را پایه‌ریزی نموده است به عمل آید. در نهایت اینکه حتی بعد از قطعیت دادنامه نیز دادگاه ممکن است جهت احراز ارکان ایراد امر قضاوت شده، مجدداً امور موضوعی را برای تشخیص «موضوع دعوا» بررسی نماید و نکته حائز اهمیت این است که بررسی مجدد امور موضوعی ممکن است توسط دادرس دیگری که پرونده دوم نزد وی مطرح است به عمل آید و مبنای برداشت وی از امور موضوعی، اساس اظهار نظر وی در پرونده دوم قرار گیرد.

منابع

- انصاری، باقر، نقش دادرسی مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، انتشارات شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- افتخار جهرمی، گودرز؛ دنکوب، ابوالفضل، «نقش اصحاب دعوا در امور موضوعی»، مجله تحقیقات حقوقی، ویژه‌نامه شماره ۸، ۱۳۹۱.
- الحامی، الیاس ابو عبید، اصول المحاکمات المدنیه، بین النص و الاجتهاد والفقه: درسه المقارنه اثر، منشورات زین الحقوقیه، ۲۰۰۸ م.
- السان، مصطفی؛ احمدی، خلیل، «دفاع اثباتی»، مجله تحقیقات حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۷۶، ۱۳۹۵.
- پوراستاد، مجید، نقش دادرسی مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت، انتشارات شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- پورطهماسبی، محمد؛ محسنی، حسن، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهت و موضوعات دعوا»، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره ۱۹۰، ۱۳۸۴.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوق، جلد پنجم، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۵.
- خدابخشی، عبدالله، قانون حاکم بر اجرای آرای مدنی، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳.
- دیانی، عبدالرسول، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، چاپ اول، انتشارات تدریس، ۱۳۸۵.
- ریموند، مارتین، اصول راهبردی دادرسی مدنی، چاپ اول، ترجمه اسماعیل شایگان، نشر میزان، ۱۳۹۵.
- شمس، عبدالله، «سبب، امور موضوعی و توصیف آنها در دعوی مدنی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۶۵، ۱۳۹۳.
- شمس، عبدالله، ادله اثبات دعوا، چاپ دوازدهم، انتشارات دراک، ۱۳۹۰.
- _____، آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد اول و دوم، چاپ سی و یکم، انتشارات دراک، ۱۳۹۳.
- _____، «تقریرات آیین دادرسی مدنی تطبیقی» دوره دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۶-۸۷.
- غمامی، مجید؛ محسنی، حسن، آیین دادرسی مدنی فراملی، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۲.
- _____، آیین دادرسی مدنی فرانسه، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۲.
- غمامی، مجید؛ اشراق آرائی، مجتبی، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی، تبیین نظریه عمومی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲، ۱۳۸۹.

- غمامی، مجید؛ اشراق آرائی، مجتبی، «فوائد عملی و نظری تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی»، مجله مطالعات حقوق خصوصی، سال چهارم، شماره ۴، ۱۳۸۹.
- قلی‌زاده، احد، «تحلیل بر اصل وحدت رسیدگی در قانون آیین دادرسی مدنی»، دو فصلنامه علمی - پژوهشی دانش حقوق مدنی، سال پنجم، شماره دوم، ۱۳۹۵.
- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوی مدنی، چاپ نهم، نشر میزان، ۱۳۹۲.
- _____، اثبات و دلیل اثبات، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات میزان، ۱۳۸۳.
- کاشانی، جواد؛ جعفری، زهرا، بررسی اثر انتقالی تجدیدنظرخواهی در دعوی مدنی (در حقوق ایران و فرانسه)، فصلنامه پژوهش حقوق، سال سیزدهم، شماره ۳۳، ۱۳۹۰.
- محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶.
- _____، آیین دادرسی مدنی فرانسه، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.
- موسوی، سید امیر حسام، «ورود دیوان عالی کشور به امور ماهوی»، مجله حقوق خصوصی، دوره ۱۳، شماره ۲، ۱۳۹۵.
- مولوی، محمد؛ صفری، ناهید، «ایرادها و دفاع ماهوی»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۹۷، ۱۳۹۶.
- نهرینی، فریدون، متفرعات دعوا و ویژگی‌های آن، چاپ اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.
- هرمزی، خیراله، «تغییر عناصر دعوا: شرحی بر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی»، مجله پژوهش‌های حقوق خصوصی، سال دوم، شماره سوم، ۱۳۹۲.
- _____، «توجیه آرای مدنی و ضمانت اجرای عدم رضایت آن»، پژوهش حقوق و سیاست، دوره ۶، شماره ۱۱، ۱۳۸۳.
- Jolowicz, John, On Civil Procedure, Cambridge, 2017.
- Laure Rassat, Michele, Procedure Penale, 15^{eme} edition, Paris, PUF, 2007.
- Serge, Guinchard, Droit Etpratique de la Procedure Civile, Dalloz, Paris, 2016.